

مطالعات جغرافیایی مناطق خشک

سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۹

دریافت مقاله : ۸۹/۱۰/۲۰ تأیید نهایی: ۸۹/۱۲/۱۴

صص ۱-۱۰

تبار تاریخی فرآیند جهانی شدن

عبدالله عبداللهی*، استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه پیام نور مرکز میاندوآب

جعفر جوان، استاد گروه جغرافیا، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

جهانی شدن، امروزه با روند رو به رشد خود، چنان ابهامی بر سر روشنگری نقطه‌ی عزیمت تاریخی این همه دگرگشت و تحول آفریده که تا این لحظه تقریر مبدایی دقیق از آن مقدور و میسر نگشته است. این مقاله بر آن است که جهانی شدن را به جای تفسیر از منظر یک نگرش خطی و تدریجی، با تکیه بر فلسفه تبارشناسی میشل فوکو و تأکید بر گست و پیوست‌های مکرر در سیر غیرخطی تاریخ مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. در این راستا میزان تعلق جهانی شدن به دوره‌های مدرنیته و پسامدرنیته را از زبان نظریه‌پردازان مختلف ارزیابی نموده و در فرجام، شرایط بومی ایران را در پیوند با تبار تاریخی جهانی شدن تشریح کرده است.

واژگان کلیدی

تبارشناسی، جهانی شدن، مدرنیته، پسامدرنیته

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - مقدمه

تعیین دقیق نقطه‌ی آغاز جهانی شدن در مفهوم امروزی آن کاری بس دشوار و گاه غیرممکن می‌نماید. به طوری که ذهن سائل در کشف خاستگاه آن عاجز می‌ماند. اما این همه، دلیل بر کتمان وجود تفکرات جهانی در مفهوم عام آن نمی‌شود. پس گشت در هماری زمان تا نخستین سرمنزل تمدن بشری به راستی، گواهی بر این واقعیت است که کنشگران اجتماعی از همان آغاز و حتی در جوامع باستان در پی اشاعه و تبلیغ اندیشه‌هایی بودند که خود بر صدق، صحت و ویژگی جهانی آن ایمان داشتند. ناگفته روشن است که به نسبت حرکت قهقرائی در سیر زمان ابزارها، زیرساخت‌ها و امکاناتی که به جوامع بشری توان شناخت فضاهای فرامرزی خودشان و از اینرو صدور تفکرات خویش به آنسوی مرزها را می‌داد، بسیار کمتر و کم اثرتر می‌شود، به عنوان نمونه زمانیکه کنفسیوس از جهان صحبت به میان می‌آورد، در ذهن خویش جامعه چین آن زمان را مدّ نظر داشت؛ چرا که به تصور او جهان و دنیای بشری در چین باستان خلاصه می‌شد. این انحصار فکری و کوچک بودن جهان ذهنی افراد از عدم شناخت فضاهای گوناگون نشأت می‌گرفت. تلاش بشر در راستای عالمگیر کردن باورهای خویش به ویژه در تاریخ ادیان و اعتقادات مذهبی به روشنی مشهود است. نخستین مورد از این نوع باورهای مذهبی در طی قرون پنجم و ششم قبل از میلاد، آیین زرتشت و بودا بودند. گذشته از آن یهودیت در هیئت یک آئین آسمانی، اندیشه‌ی اشاعه در کل عالم را بر گرده می‌کشید و حامیان و معتقدین به یهودیت در طی قرن‌های متمادی، بر اتحاد جامعه‌ی یهودیان در سرتاسر دنیا و تشکیل اجتماع فراجاهانی اصرار می‌ورزیدند. به همین ترتیب مسیحیت و دین اسلام نیز بلافاصله بعد از ظهور پیام‌آوران آن‌ها کمر همت بر گسترش دنیای تحت سیطره‌ی خویش بستند. جهانی شدن یا به دیگر سخن، جهانگرایی قبل از قرن هجدهم در معنایی که ما امروزه از آن مستفاد می‌کنیم، به هیچ روی واقعیت عینی نیافت و تنها مبتنی بر شرایط محدود آنزمان در اشاعه باورهای دینی محدود و محصور ماند. این امر از آن جهت در تفسیر جهانگرایی امروزی شایان توجه است که نشان از ماهیت هستی‌شناختی جهانگرایی و آمیختگی آن با حس جاه‌طلبی، اقتدار، حاکمیت و استیلای انسان بر دیگران دارد. بدین منوال نظام سرمایه‌سالر که امروزه یکی از پیش شرطها، ملزومات و بنیان‌های اساسی جهانی شدن و فراقلمروگرایی را تشکیل می‌دهد، در دوره‌ی قبل از قرن هجدهم تنها در حیطه بوم‌ها و محل‌ها محدود ماند و چهره‌ی فرامحلی خود را در معدود مواردی به شکل تجارت کالاهایی مانند چای، فلزات قیمتی و غیره نشان داد و حتی تا قرن نوزدهم نیز جهانگرایی در خارج از ذهن انسان نمود پیدا می‌کرد.

۲ - تبارشناسی جهانی شدن

جهانی شدن در مفهوم فراقلمرویی آن پدیده‌ای نوین است که پس از دهه ۱۹۶۰ در حیات اجتماعی انسان‌ها نقش و اهمیتی جامع، محوری و مداوم یافته است و شواهد موجود بیانگر سریع‌تر شدن آهنگ جهانی شدن در طی دهه‌های گذشته است. اما این سخن موید سیرخطی، برگشت‌ناپذیر و تدریجی جهانی شدن نیست. چرا که به گفته لستر تارو «دنیا در سال ۱۹۰۰ خیلی بیشتر از سال ۲۰۰۳ جهانی شده بود، امپراطوری‌های استعماری، دنیا را زیرسلطه خود داشتند، تقریباً ۲۵٪ دنیا فقط زیر سلطه لندن بود، فرانسوی‌ها بر هند و چین و بیشتر آفریقا مسلط بودند. امپراطوری روسیه در سرتاسر سرزمین‌های ارواسیا گسترده شده بود. امپراطوری عثمانی هنوز بر خاورمیانه و بخشی از بالکان سلطه داشت. اروپای مرکزی، متعلق به امپراطوری اتریش - مجارستان بود، آلمان و ژاپن مستعمرات خود را داشتند (آفریقای جنوب غربی

متعلق به آلمان و کره و تایوان متعلق به ژاپن بودند). آمریکا برکوبا و فیلیپین تسلط داشت. چین یک نیمه مستعمره‌ی تقسیم شده میان قدرت‌های بزرگ بود. برخلاف امروز که تقریباً ۲۰۰ کشور مستقل در جهان وجود دارد، در آن زمان فقط ۵۰ کشور مستقل وجود داشت و تعداد زیادی از این کشورها هم نیمه مستقل بودند» (تارو، ۱۳۸۳: ۱۴). اما تحولات تکنولوژیک، تغییر نگرش‌ها و وقوع حوادث متعاقب به ویژه پس از جنگ دوم بین‌الملل، حاکمیت مطلقه امپراطوری‌های سابق را درهم شکست. دلیل اصلی این گسست تاریخی تغییر جهت سیاست جهانی از تسخیر منابع طبیعی و استیلای سرزمینی کشورها بسوی اهداف و غایات جدیدی بود که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد. به بیان دقیق‌تر بعد از دهه ۶۰، حاکمیت و تسلط جغرافیایی جای خود را به حاکمیت و تسلط فکری داد و جهانی شدن با تکیه بر عوامل و الزاماتی همچون نئولیبرالیسم، عقلانیت، سرمایه داری پساصنعتی، ارتباطات جهان‌گستر، آگاهی و هوشیاری جهانی، تحولات سازمانی، بازارهای مالی و غیره؛ شالکه‌ای فراقلمروی به خود گرفت و آن‌چه امروزه تحت عنوان جهانی شدن مورد بحث و بررسی و جدل علمی قرار می‌گیرد، بر این مفهوم جدید از جهانی شدن استوار می‌باشد. بر این اساس در قالب یک تقسیم بندی زمانی غیرثابت و نسبی، جهانی شدن را می‌توان به دوره‌های قبل از قرن ۱۹ یا جهانی شدن آغازین (دهه ۱۹۵۰-۱۸۵۰) و جهانی شدن کامل (۱۹۶۰ تا امروز) تقسیم کرد (شولت، ۱۳۸۲: ص ۸۶ و ۱۰۳).

جهان شدن امروزی و مدرن فراسوی شاخصه‌ی دوره‌های پیشین، ویژگی‌های متمایزکننده‌ی دیگری نیز دارد که دیوید هلد و دیگران آن‌ها را به شرح ذیل خلاصه کرده اند (Held, 1999, 430-431)؛

۱- مکانی - زمانی: شدت، وسعت، سرعت و تأثیر بی‌سابقه تعامل‌های جهانی در تمامی حوزه‌ها.

۲- سازمانی: قانونمندی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بی‌سابقه‌ی جهانی از طریق موسسات حکومتی چند لایه و چند جانبه .

۳- قابلیت انعکاس: یک آگاهی بی سابقه از ارتباط درونی جهانی در میان عوام و خواص (نخبگان) ایجاد شده است. نخبگان ملی در برابر نیروهای اجتماعی جهانی قرار گرفته و از گروه‌های اصلی مخالف امپراتوری‌های زورگویانه گذشته و کشورهای مقهور استعمار آن‌ها هستند.

۴- مبارزه: سیاست جهانی نوینی در تعریف طرح و برنامه، ایجاد می‌گردد و ائتلاف و نظارت چند جانبه که اغلب با هدف مبارزه با جهانی شدن است اتخاذ می‌شود. این موضوع تا پیش از این دوره یک امر درون - امپراتوری تلقی می‌شد.

۵- منطقه‌ای شدن / ساختن: بلوک‌های منطقه‌ای جای بلوک‌های امپراتوری را گرفته اند. این بلوک‌ها مستقل نیستند، بلکه به هم متصل هستند و یکدیگر را تقویت می‌کنند.

۶- غربی شدن / ساختن: تا قبل از عصر حاضر جهانی شدن مترادف با غربی شدن بود؛ اما به نظر می‌رسد اشکال امروز جهانی شدن کمتر به شکل اروپا - محور نمود می‌یابند.

۷- قلمرو محوری: جهانی شدن معاصر با نوعی متفاوت از قلمرو محوری گره خورده است. در گذشته کنترل و حاکمیت قلمرویی همواره در مرکز جهانی شدن قرار داشته است. رشته‌های مرتبط با قلمرو تنها نظامی و یا بیرونی (خارجی) نیستند: قلمروها امروزه شکل ثابت‌تری از گذشته دارند.

۸- شکل حکومت‌ها: در مقایسه با مراحل قبلی جهانی شدن، امروزه حکومت‌ها با «دولت‌های بزرگ» مشخص می‌شوند. جایی که حکومت‌ها حجم وسیعی از تولید سرانه ملی را در اختیار دارند و همین گروه‌ها که

مسئولیت مدیریت و رفاه مردم را، عهده دارند. از این رو حکومت‌ها امروزه به شدت متأثر از جهانی شدن هستند.

۹- حکومت دموکراتیک: کشورهای مستقل دموکراتیک هستند (و یا اغلب ادعا می‌کنند که هستند)، در حالی که حاکمیت جهانی عناصر دموکراسی را محدود کرده است. ترکیب ایده‌آل‌های دموکراتیک حکومت‌های ملی با سازمان‌های جهانی باعث ایجاد دوگانگی‌های منحصر به فردی می‌شود.

براساس مطالبی که به اجمال در مورد خاستگاه و بنیان تاریخی جهانی شدن ذکر گردید، می‌توان اذعان داشت که فرآیند شکل‌گیری جهانی شدن سیری تدریجی و خطی نداشته و حتی در بیشتر موارد از گستره‌ی شمول این فرآیند به اغراق تمام یاد شده است؛ اما بدیهی است که تاریخ و روند گسترش زمانی آن از منظر نظریات سه‌گانه‌ی جهانی شدن یعنی نظریه فراجهان‌گرایی، نئومارکسیستی و تحولگرایی به غایت متفاوت از همدیگر است. بگونه‌ای که فراجهان‌گرایان در تحلیل تبار تاریخی این فرآیند، بی‌محابا از جهانی بدون مرز و فاقد دولت - ملت‌های مقتدر و توانگر سخن به میان می‌آوردند و تاریخ را به دو برهه‌ی اصلی از قرن ۱۹ تا ۲۰ و از قرن ۲۰ تا قرن ۲۱ تقسیم می‌کنند که هر یک به ترتیب نمایانگر خصوصیات عصر صنعتی و عصر اطلاعات هستند. اینان بر این باورند که جهانی شدن پدیده‌ی کاملاً نو و منحصر به قرن بیستم است که از دهه‌ی ۹۰ به این سو با فروپاشی نظام‌های سوسیالیست واقعیت یافت. در نقطه‌ی مقابل ایشان شکاکان و گمانمندان جهانی شدن قرار دارند که ملهم از اندیشه‌های رادیکال مارکسیستی جهانی شدن را پدیده‌ی جدید و منفک از آمال استعماری نظام لیبرالیستی نمی‌دانند و بدین باورند که جهان در دوران بین سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۱۴ بسیار یکپارچه‌تر از امروز بوده و شرایط پیشامده تنها چهره‌ی جدیدی از امپریالیسم جهانی است که بر سیرتی دیگرگونه همچنان در پی تثبیت حاکمیت ابرقدرت‌های سرمایه‌داری است. اما صرف نظر از این مواضع رادیکال و متقابل، پرواضح است که تحولگرایی از این حیث موضع واقع‌بینانه‌تری اتخاذ نموده و ضمن نگرش جامع به فرآیندها و پیامدهای جهانی شدن، علاوه بر اقتصاد بر عرصه‌های فرهنگ و سیاست نیز توجه وافق نشان می‌دهد. بر این اساس نوشتار حاضر ضمن مرجح شمردن دیدگاه تحولگراییان در بررسی تاریخی جهانی شدن و با الهام گرفتن از تقسیم‌بندی‌های هلد و سایرین، تاریخچه گسترش این فرآیند را در چارچوب دو تقریب زمانی ذیل به تصویر می‌کشد.

موج اول: جهانی شدن دوره استعماری بین ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۵

موج دوم: جهانی شدن دوره پسااستعماری از ۱۹۴۵ به بعد

هر یک از این امواج خود به مرحله بازرگانی (۱۵۰۰-۱۸۰۰) و مرحله صنعتی (۱۸۰۰-۱۹۴۵) و موج دوم نیز به مرحله مدرنیزاسیون (۱۹۴۵-۱۹۸۰) و مرحله نئولیبرال (از دهه ۱۹۸۰ تاکنون) تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی ضمن دارا بودن جامعیت تاریخی با روند رو به تزاید نابرابری‌های جهانی تطابق و تناسخ بیشتری دارد.

تحولات جاری از یکسو حاکی از عدم یکنواختی و تقارن جهانی شدن در میان کشورهای مختلف دنیاست و از سوی دیگر نشان از سیر گسستی و متناوب رکود و رونق جهانی شدن دارد. این مهم به‌ویژه در ادامه مطلب و با بررسی خاستگاه جهانی شدن به تنهایی نمی‌تواند گویای تمام واقعیت در این خصوص باشد، لذا ادامه این مبحث به طرح اندیشه‌های متقابل در باب تبار تاریخی فرآیند جهانی شدن می‌پردازد.

۳ - جهانی شدن و مدرنیته

یکی از بحث‌انگیزترین مسائل جاری در تحلیل پیامدهای جهانی شدن، موضوع ارتباط میان فرآیندهای نسبت داده شده به جهانی شدن و توصیف‌های مشابه از مدرنیته یا پسامدرنیته است (Scott, 1997: 5). اما قبل از پرداختن به ارتباط جهانی شدن با مفاهیم فوق، تعمق در بنیان‌ها و اصول اساسی مدرنیته و پسامدرنیته لازم و ضروری است تا بررسی وجوه تمایز و تشابه این دو از این طریق آسان‌تر شود. مدرنیته به دوره‌ای از تاریخ بشر اطلاق می‌گردد که از منظر فلسفی ریشه در آموزه‌های عصر روشنگری دارد، عصری که برنامه‌ی اصلی آن افسون‌زدایی از جهان، انحلال اسطوره‌ها و استقرار معرفت به جای خیال‌بافی بود (هورکهایمر، ۱۳۷۵: ۲۱۱).

در سنت روشنگری، اندیشه‌ی روشن بین، قطب مقابل و نیروی معارض اسطوره تلقی می‌گردد. قطب مقابل اسطوره از آنرو که نیروی غیر اجبارآمیز استدلال برتر را در برابر هنجارهای اجبارآمیز یک سنت که با نسل‌های متوالی پیوند یافته است، قرار می‌دهد و نیروی معارض از آن رو که تصور می‌رود اندیشه روشن بین با بینش‌های برخاسته از تجربه فردی که به شکل انگیزه ظاهر می‌شوند، طلسم تاریخی قدرت‌های جمعی را می‌شکند. روشنگری ضداسطوره است و از این رو مصون از دست‌اندازی آن (هابرماس، ۱۳۷۵: ۲۹۱). بنابراین مدرنیته در تداوم پروژه روشنگری با ایمان و اعتقاد راسخ به پیشرفت و توسعه و با فرض مسلم این امر که دانش می‌تواند موجب خوشبختی و فضیلت انسان شود (پلامناتس، ۱۳۷۷، ۱۱۹)، در جهت تغییر شکل طبیعت به ماده‌ی صرف برای استفاده فاعلان انسانی طی طریق نمود (ب. پی، ۱۳۷۵: ۱۲۰).

کارل مارکس در بخش اول *مانفیست کمونیست* هسته نهادی و سخت و استوار مدرنیته را این‌گونه توصیف می‌کند؛ نخست بازار جهانی ظهور می‌کند، این بازار در جریان گسترش خود هرچه بازار محلی و منطقه‌ای که سر راه بیند، می‌بلعد و هضم می‌کند. دامنه‌ی خواهش‌ها و تقاضاهای بشری چنان وسعتی می‌گیرد که برآوردن آن‌ها از صنایع محلی بر نمی‌آید و در نتیجه آن‌ها مضمحل می‌گردند. ارتباطات، جهانی می‌شود و وسایل ارتباط جمعی که تکنولوژی‌های پیچیده‌ای دارند ظهور می‌کنند. سرمایه به طور فزاینده در دست معدودی جمع و متمرکز می‌شود. دهقانان و پیشه‌وران مستقل نمی‌توانند با تولید انبوه سرمایه‌داری رقابت کنند و مجبور می‌شوند زمین‌ها را رها ساخته و کارگاه‌هایشان را تعطیل کنند. در آن‌جا، مزارع به کارخانه‌های کشت و زرع تبدیل می‌شوند و دهقانانی که روستا را ترک نکرده‌اند به پرولتاریای کشاورزی بدل می‌گردند. تعداد بی‌شماری فقیر و نیازمند به شهرها سرازیر می‌شوند و ... (برمن، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

با این اوصاف مدرنیته بیانگر وضعیت خاصی در دوره حیات بشری است که مبتنی بر عقلانیت، حاکمیت تکنولوژی، افسون‌زدایی از اسطوره‌ها و کناره‌گیری از باورهای سنتی و غیره، ویژگی می‌یابد.

نظریه‌پردازانی که جهانی شدن را به منزله‌ی مدرنیته شدن قلمداد می‌کنند، هم با مارکسیسم مخالفند و هم با این عقیده که ما اکنون در حال ورود به نوع کاملاً متفاوتی از جامعه هستیم. آنان بر این اندیشه‌اند که علل بسیاری برای جهانی شدن وجود دارد و این علل تداوم ویژگی‌های پویای عصر مدرنیته هستند. این نگرش چند علتی مفید است، چرا که درک اهمیت سیاست فرهنگی را برای ظهور صورت‌بندی‌های اجتماعی جهانی شدن ممکن می‌سازد. اما این که جهانی شدن را تنها در چارچوب مناسبات مدرنیته بنگریم، به گونه‌ای غیرضروری شناختمان را از درک امکان وجود سیاست فرهنگی موثری در اشکال جدید رو به توسعه‌ی زندگی اجتماعی محدود می‌سازد (نش، ۱۳۸۴: ۸۱).

آنتونی گیدنز جامعه شناس انگلیسی یکی از اولین متفکرانی است که از اواسط دهه ۸۰ به بحث جهانی شدن پرداخته و از آن به عنوان یکی از پیامدهای مدرنیته یاد کرده است. در بسیاری از کتاب‌های او می‌توان رد پای این بحث را دید، ولی به طور خاص کتاب‌های **جهان رها شده** (۱۹۹۹)، **در آستانه زندگی با سرمایه‌داری جهانی** (۲۰۰۰)، **پیامدهای مدرنیت** (۱۹۹۰) و **مجموعه‌ی چشم‌اندازهای جهانی** (۲۰۰۲) به بحث جهانی شدن اختصاص دارند. در دستگاه اندیشه گیدنز جهانی شدن از موقعیت ویژه‌ی برخوردار است و درک صحیح معنا، ویژگی‌ها، عوامل و پیامدهای آن لازمه‌ی فهم بسیاری از کارهای اوست. گیدنز دوران مدرن را به دو دوره تقسیم می‌کند؛ مدرنیته‌ی اول که تا دهه ۶۰ را پوشش می‌دهد و مدرنیته‌ی متأخر که از حدود دهه ۶۰ آغاز شده و هم چنان ادامه دارد (گیدنز، ۱۳۸۴ : ۳۶). وی در کتاب **پیامدهای مدرنیت** با نگاهی متفاوت، جهانی شدن را به عنوان توسعه و امتداد مدرنیته‌ی متأخر و مرتبط با فشرده شدن روابط اجتماعی در سطح جهان مورد تأمل قرار می‌دهد. وی با صراحت تمام، مدرنیته را پدیده‌ای ذاتاً جهانی معرفی کرده و بازتاب آشکار آن را در برخی از بنیادی‌ترین ویژگی‌های مدرن، به ویژه شالوده شکنی و بازاندیشی این نهادها مورد تأکید قرار می‌دهد (گیدنز، ۱۳۷۷ : ۷۶). به ترتیبی که یاد شد، جهانی شدن در نظر گیدنز مترادف با تشدید روابط اجتماعی است، همان روابطی که موقعیت‌های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌دهد که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگری که کیلومترها با آن فاصله دارند، شکل می‌گیرد و بالعکس (Scholte, 1997: 15).

گیدنز از طریق بازاندیشی مفهوم جهانی شدن و تأکید بر ارکان اصلی مدرنیته اعم از نظام سرمایه داری، صنعتی شدن، قدرت نظامی و نظارت و کنترل، این فرآیند را در راستای پروژه‌ی ناتمام مدرنیته مورد تحلیل قرار می‌دهد و از این منظر شکل‌گیری و تکوین فرآیند جهانی شدن را به گذار کامل از مدرنیته مشروط و محدود نمی‌گرداند، البته شایان ذکر است که علاوه بر گیدنز نظریه پردازان دیگری نیز وجود دارند که صرف نظر از مقوله‌ی جهانی شدن، مدرنیته را پروژه‌ای تمام شده تلقی نمی‌کنند. برای نمونه **پاول ویرلیو** که در دنیای روشنفکری امروز چهره‌ای شناخته شده به حساب می‌آید و در بسیاری از حوزه‌ها از معماری گرفته تا فلسفه اندیشه‌های جدیدی را ارائه داده است، با صراحت اعلام می‌دارد که «ما هنوز از مدرنیته خارج نشده‌ایم» (ویرلیو، ۱۳۸۱ : ۱۲۶)؛ اما با تمام این تفاسیر آنچه مسلم است این که این دسته از تحلیل‌گران در باره‌ی جنبه‌های ویژه‌ی مدرنیته که موجب جهانی شدن می‌شود، اتفاق نظر ندارند. بطوریکه اندیشمندان مارکسیست، شاخصه‌ی جهان‌گرایانه‌ی نظام سرمایه‌داری را عامل اصلی جهانی شدن می‌پندارند. لیبرالیست‌ها فن‌آوری‌های نوین صنعتی و تحولات به وقوع پیوسته در این عرصه را مقوم اصلی جهانی شدن قلمداد می‌کنند. عده‌ای دیگر دولت، ملت‌ها و برخی عقلانیت مدرن را در کاوش تبار تاریخی جهانی شدن مورد توجه قرار می‌دهند.

۴ - جهانی شدن و پسامدرنیته

در پی بحث از مدرنیسم و اندیشه‌ها و ساختارهای ناظر بر آن، پسا مدرنیسم اصطلاح دیگری است که به مثابه یک ایده یا شکلی از نقد در سپهر اندیشه روشنفکران خودنمایی می‌کند. این مفهوم از دهه ۱۹۸۰ به انبوهی از مناظرات گوناگون که در پاره‌ای مواقع با عصبانیت و خشم و در مواقعی دیگر با اشتیاق همراه بود، در بسیاری از حوزه‌ها از جغرافیا تا خداشناسی و از فلسفه تا علم سیاست دامن زده است. جدال نظری در

خصوصاً پسامدرنیسم در قلمروهای هنر، معماری، ادبیات و نقد فیلم از گذشته‌های تقریباً طولانی معمول بوده است. اما اندیشه پسامدرن امروزه در غالب سه مکتب ذیل قابل بحث و ارزیابی است (لاین، ۱۳۸۱: ۱۶)؛

۱- پسامدرنیسم به مثابه‌ی رد و طرد مدرنیسم؛ یعنی رد عقلانیت، اقتدار، فن آوری و علم. در این مکتب عقلانیت، اقتدار، فنآوری و علم تا حد زیادی مترادف با غربی شدن است، از این دیدگاه پسامدرنیسم به منزله‌ی رد و طرد غربی شدن است.

۲- پسامدرنیسم به مثابه بازشناسی حرمت سنت‌ها؛ از آنجایی که مدرنیسم به تحقیر و تخفیف شدید سنت انجامید، در نتیجه افول آن، راه را برای این حرمتگذاری دوباره هموار کرد.

۳- پسامدرنیسم به منزله ظهور ارزش‌های نو و سبک‌های جدید زندگی همراه با رواداری بیشتر نسبت به چندگانگی قومی، فرهنگی و جنسی و انتخاب فردی در خصوص نوع زندگی (اینگلهارت، ۱۳۷۷: ۲۱).

اندیشه پسامدرن در مفهوم دقیق کلمه جنبشی فلسفی، فکری، فرهنگی و تکنولوژیکی در تقابل با آموزه‌ها، باورها و التزامات روشنگری و مدرنیته می‌باشد که با رد بنیادگرایی، رد سلسله مراتب‌های ارزشی و قبول تمایزات و کثرت‌ها هویت می‌یابد.

برخی از تحلیل‌گران جهانی شدن را دوره‌ای فراسوی دوره‌ی مدرنیته به شمار می‌آورند که ویژگی بخش جامعه پساصنعتی نوین است. در این راستا می‌توان به اندیشه‌ی نظریه‌پردازان برجسته‌ای همچون **مانوئل کاستلز**، **مارتین آلبرو** و **دیوید هاروی** استناد کرد.

مانوئل کاستلز تفاوت دوره مدرنیته و دوره جهانی شدن را تحول تکنولوژیک می‌داند و در کتاب ارزشمند خود - **عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای** - بر این باور تأکید می‌کند که تحولات ناشی از انقلاب صنعتی که منجر به صورتبندی وضعیت مدرنیته شد، با ماهیت انقلاب اطلاعاتی و ارتباطاتی که باعث واقعیت یابی دوره جهانی شدن شد، تفاوت دارد. انقلاب صنعتی طی دو قرن بعد از ظهور خود در سواحل اروپای غربی با روندی بسیار آهسته به بیشتر نقاط جهان گسترش یافت، اما این گسترش در بسیاری از مناطق جهان شکل سلطه استعماری داشت. برخلاف آن، تکنولوژی‌های اطلاعاتی با سرعت برق و در کمتر از دو دهه - در فاصله بین نیمه دهه ۱۹۷۰ تا نیمه دهه ۱۹۹۰ - به سرتاسر جهان گسترش پیدا کرد. بر این اساس از نظر کاستلز تفاوت عمده دوره مدرنیته با دوره جهانی شدن، سرعت اثرگذاری جهانی و شکل استعماری نفوذ دولت‌های غرب در جهان دوره مدرنیته و شکل پساستعماری آن در دوره جهانی شدن است (عاملی، ۱۳۸۳: ۱۰).

مارتین آلبرو دلایل متعددی را مبنی بر این که جهانی شدن دوره‌ای است ورای دوره‌ی مدرنیته، ارائه می‌دهد. وی در درجه‌ی اول به پیامدهای زیست محیطی جهانی اشاره می‌کند که فعالیت‌های انسانی را متراکم کرده است، در درجه‌ی بعدی از چالش‌های امنیتی بخاطر تسهیلات نظامی که خود منشأ نوعی تخریب جهانی شده است، یاد می‌کند. نکته مهم دیگر از نظر او تحولی است که در جهان‌بینی جامعه بوجود آمده است؛ به شکلی که نوعی جهان‌نگری در همه عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، ظهور یافته که در دوره مدرنیته به این گستردگی وجود نداشت. آلبرو معتقد است که اگرچه این دلایل برای توجیه دوره جهانی شدن کافی نیست و نمی‌توان به‌طور کامل دوره‌ی مدرنیته را تمام شده فرض کرد؛ ولی باید توجه داشت که جهانی شدن یک فرآیند در حال تکوین می‌باشد و هنوز نهادهای خود را مستقر نکرده است (همان، ص ۱۱).

دیوید هاروی جغرافیدان فرهنگی متفکر دیگری است که بیش از دیگران به ماهیت فرامدرن جهانی شدن باور دارد و اصطلاح پسامدرنیته را در کتاب وضعیت پسامدرنیته‌ی برای تحلیل سرمایه‌داری جهانی و تغییرات

فرهنگی مربوط به آن استعمال نموده است. وی در این ارتباط جهانی شدن را شکل جدیدی از سرمایه‌داری تحت عنوان پسا مدرنیته‌ی انعطاف‌پذیر به حساب می‌آورد که تسریع فرآیند فشردگی فضا و زمان را در بردارد. فشردگی فضا و زمان در نتیجه دگرگونی‌های تکنیکی عنصر اصلی ویژگی بخش پسا مدرنیته‌ی انعطاف‌پذیر است که از منظر هاروی روابط تولیدی را از شکل فوردی آن به شکل پسا فوردی بدل کرده است (نش، ۱۳۸۴: ۸۴).

بنابر آن چه گذشت جهانی شدن در اندیشه افرادی همچون دیوید هاروی و مانوئل کاستلز فرجام‌گسترش نظام سرمایه‌داری در مقیاس سیاره‌ای و رها از هرگونه ساختار نظارتی و کنترلی است که مرکب از یک بنیان اجتماعی و اقتصادی تحت عنوان پسا فوردیسم و یک زیرساخت از فرهنگ پست مدرن به شیوه‌های جدیدی از استثمار واقعیت بخشیده است. این سخن به غایت تحلیلی مارکسیستی از چرخش پسا مدرن است که در جهت تئوریزه کردن یک صورت‌بندی نوین اجتماعی به شکل مستمر از فرهنگ پسا مدرن استمداد می‌جوید و از رهگذر ایمان راسخ بر ماهیت مرکزگرای سرمایه‌داری از جهانی شدن در مفهوم شکلی جدید از استثمار فضاهای پیرامونی توسط قدرت‌های مرکزی یاد می‌کند.

۵ - فرجام سخن

گذشته از این که جهانی شدن در معنای عام آن فرآیندی مستتر در دل پروژه مدرنیته یا گسستی کامل و تاریخی از آن، یا پدیده‌ای متکی بر عقلانیت ابزاری مدرن و یا فرآیندی آزاد از هرگونه عامل محدودکننده و غیره تلقی می‌گردد، آن چه در این میان فرآوری پژوهشی جغرافیایی را مطمح نظر دارد، این که اگر بنابر تفسیر عالمان از مدرنیته و پسا مدرنیته در پی کشف آثار و اندیشه‌های این دو دوره در کشور خودمان برآییم، شاید در دوری باطل و بی‌فرجام، گرفتار تناقضات و پارادوکس‌های عینی و جغرافیایی گردیم. چرا که حتی اگر از دریچه‌ای متفاوت و غیرخطی به تاریخ تحولات معاصر بنگریم نیز شاکله‌ای کامل از جامعه‌ی مدرن یا پسا مدرن نخواهیم یافت. از آن رو که سلسله علل و عواملی که منجر به صورت‌بندی مدرنیته و پسا مدرنیته شده است، در متن اجتماعی غرب نهفته و در حقیقت با زیرساخت‌ها و بسترهای فکری، فلسفی، فرهنگی و اجتماعی جامعه غرب سازگاری دارد. نظری واقع بین به سیر گسترده‌ی تاریخ مغرب زمین حاکی از پیشرفتی گام به گام اما غیرخطی و تدریجی در اندیشه و تفکر بشری است و این مهم با گذار از قرون وسطی و حاکمیت اندیشه‌های مذهبی و اسکولاستیک و در نتیجه زایشی دوباره در دوره رنسانس خود را به شکلی روشن و بدیهی در عصر روشنگری و مدرنیته و پست مدرنیته نشان می‌دهد. تحولات جاری و سابق در آن سوی مرزهای جامعه‌ی شرق به ویژه بعد از دوره رنسانس و اصلاحات دینی لوتر، تنواره‌ای مادی، سود محور و مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالیستی دارند، فارغ از این که دنیای شرق و فلسفه‌ی راهبر کاروان تمدن آن در طول قرون متمادی اساساً صورتی مذهبی و دینی داشته است. به بیان دقیق‌تر اگر نوع نگاه انسان به دنیای پیرامون او را در غالب گرایشات معرفت‌شناختی به اشکال عرفانی، عقلی و حسی یا تجربی تقسیم نماییم، ناگفته روشن است که فلسفه شرق حول محور عرفان و شیوه شناختی آن رقم خورده است. در حالیکه فلسفه غرب در جدال میان حس و عقل و حاکمیت تناوبی یکی بر آن دیگری تعین پذیرفته است. حال که در نگاهی اجمالی تمایز عمده میان جامعه شرق و غرب یادآوری شد. داوری، بی‌طرف را رواست که صرف‌نظر از قضاوت ارزشی در خصوص رجحان یکی از این دو بر دیگری، بی‌درنگ بر تفاوت ماهیت فلسفی حیات شرق و غرب صحه گذارد و در تأملات علمی خود تنها به شواهد صوری و عاریتی اکتفا ننماید. افزون بر این تکیه بر

تمایزات میان تمدن شرق و غرب به هیچ روی نافی تأثیرات عمیق ارتباطات جهان گستر در مقیاس‌های فراملی و جهانی یا به دیگر سخن عالم‌گیر بودن این تحولات نیست، چرا که عده زیادی از تحلیل‌گران جهانی شدن نیز بر این اندیشه‌اند که پیام‌های مختلف فرهنگی و سیاسی علیرغم ماهیت یکسان در عبور از متن‌های فرهنگی گوناگون به اشکال مختلف و متنوع دریافت می‌گردد و گسترش روز افزون جهانی شدن در گستره‌ی تمام فضاهای جغرافیایی، دلیل مناسبی جهت بحث از همگونی و یکپارچگی جوامع مختلف نیست؛ بر این اساس تقسیم‌بندی‌های رایج در بررسی‌های تاریخی غرب و کارایی بدون تغییر آن‌ها در جوامع دیگر محل تردید است. شاید راهکار منطقی در تطبیق جهانی شدن با ویژگی‌های بومی و چهره‌ی خاص تأثیرات آن این باشد که حتی از تمایزات سنتی شرق و غرب نیز بگذریم و به جشن تمایزات، تکثرات، چندگانگی‌ها، ناهمگونی‌ها و عدم یکنواختی‌های مورد خطاب در اندیشه پسامدرن ایمان آوریم. به این دلیل که در مراجعه به شواهد بومی برای مثال در ایران حاکمیت سنت‌ها و حتی اسطوره‌ها و تابوهای فکری از یکسو خودنمایی میکنند و شیوه حیات مدرن، ماشینی، اقتدار تکنولوژیک در سویی دیگر به انضمام نشت و رسوخ امواج فرهنگی پسا مدرن در تار و پود جامعه ایرانی. در چنین شرایطی ذهن سائل و پرسشگر عاجز از آن است که این شکاف‌های نسلی متعدد موجود میان فرزندان و پدران را، تحت چه عنوان و به زیر کدامین ردا تفسیر و تأویل نماید. این جاست که پرسش‌هایی بدین شرح سر بر می‌آورد که آیا جامعه ایرانی جامعه‌ای سنتی است؟ آیا شیوه‌ی حیات مردمان آن به‌طور کامل مدرنیزه شده است؟ آیا پست مدرنیسم به شرط گذار از انگاره‌های مدرن تحقق کامل یافته است؟ آیا جهانی شدن از منظر نظریه‌پردازانی چون آنتونی گیدنز در ایران ما نیز تداوم منطقی پروژه ناتمام مدرنیته است؟ یا بنابر ادعای نئومارکسیست‌هایی هم‌چون دیوید هاروی، فراسوی مدرنیته لایق عنوان پسا مدرنیته انعطاف پذیر است؟ آیا ما در مسیر صنعتی شدن به پایان راه رسیده ایم و اکنون شکل‌گیری جامعه‌ای پسا صنعتی را شاهد هستیم؟ آیا جهانی شدن در جامعه‌ی ما نیز تأثیراتی یکسان و همسو با غرب دارد؟ آیا اساساً ما جامعه‌ای جهانی شده‌ایم؟ و یا به شکلی ناآگاهانه و بی اطلاع از فرجام آن در حال جهانی شدنیم؟ آیا نظام سیاسی حاکم توان مقابله و ممانعت از جریان جهانی شدن را دارد و غیره.

پرسش‌های متعدد بسیاری از این دست می‌توان طرح کرد که پاسخ همه آن‌ها در نوع نگاه به جهانی شدن و تفسیر بومی آن نهفته است. مقاله‌ی حاضر بر این مدعاست که با تکیه بر رئالیسم انتقادی درکنار اندیشه‌ای جغرافیایی نه در پی کتمان تأثیرات آن و نه حاضر به تسلیم ناآگاهانه در برابر آن است، بلکه فراسوی تفاسیر رایج از تبار تاریخی جهانی شدن، وضعیت کنونی آن، تعلق آن به مدرنیته یا پست مدرنیته و غیره بر این اندیشه است که جهانی شدن یا به عبارتی دیگر تحولات اخیر جهان و جایگاه ایران در آرایش پهنه جغرافیایی امروزی دنیا و نوع، میزان، نحوه و عمق تأثیرات این فرآیند در قلمرو بوم‌ها و فضاهای شهری و روستایی ایران را می‌بایست از درون نگرینست، بطوریکه اگر به گفته لستر تارو، جهانی شدن را به برج بابل کتاب مقدس تشبیه کنیم و قبول نماییم که هر کس، هر بازیگر یا حتی هر کشوری نسبت به موقع و منظری که در آن قرار گرفته از زاویه‌ای متفاوت به هیبت برج جهانی شدن نظاره می‌کند ما نیز بر این باوریم که باید از موقع خویش و مبنی بر شرایط بومی و داخلی خودمان به برج جهانی شدن نظر افکنیم و آنگاه ادعا نماییم که جهانی شدن در متن جغرافیایی ما شاکله‌ای مدرن دارد، یا پست مدرن. بر بنیان چنین نگرشی پاسخ این پرسش که جهانی شدن در ایران پدیده‌ای سنتی، مدرن یا پسامدرن است، در این جمله کوتاه خلاصه خواهد شد که هیچ کدام، اما همه.

۶- فهرست منابع

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۷)؛ *نوسازی و پسا نوسازی*، ترجمه‌ی: علی مرتضویان، فصلنامه‌ی فلسفی، ادبی و فرهنگی ارغنون، شماره ۱۳.
- ب. پی پین، رابرت (۱۳۷۵)؛ *هایدگر و مفهوم مدرنیسم: «عصر بی معنایی تمام»*، ترجمه‌ی: محمد سعید حنایی کاشانی، فصلنامه‌ی فلسفی، ادبی و فرهنگی ارغنون، سال سوم، شماره ۱ و ۱۲.
- برمن، مارشال (۱۳۸۳)؛ *تجربه مدرنیته*، ترجمه‌ی: مراد فرهادپور، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ چهارم.
- پلامناتس، جان (۱۳۷۷)؛ *باور به پیشرفت*، ترجمه‌ی: محمد ساوجی، فصلنامه‌ی فلسفی، ادبی و فرهنگی ارغنون، شماره‌ی ۱۳.
- تارو، لستر (۱۳۸۳)؛ *برندگان و بازندگان جهانی شدن*، ترجمه‌ی: مسعود کرباسیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- شولت، یان آرت (۱۳۸۲)؛ *نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی شدن*، ترجمه‌ی: مسعود کرباسیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- لاین، دیوید (۱۳۸۱)؛ *پسا مدرنیسم، تاریخ یک ایده*، ترجمه و مقدمه از محمدرضا تاجیک، نشر بقعه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)؛ *چشم اندازهای جهانی*، ترجمه‌ی: محمدرضا جلائی پور، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ دوم.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)؛ *پیامدهای مدرنیته*، ترجمه‌ی: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات مرکز.
- نش، کیت (۱۳۸۴)؛ *جامعه‌شناسی معاصر - جهانی شدن، سیاست، قدرت - ترجمه‌ی: محمدتقی دلفروز با مقدمه‌ی حسین بشیریه*، انتشارات کویر، چاپ سوم.
- عاملی، محمدرضا (۱۳۸۳)؛ *جهانی شدن، مفاهیم. نظریه‌ها، فصلنامه‌ی فلسفی، ادبی و فرهنگی ارغنون*، شماره ۲۴.
- هورکهایمر، ماکس و تئودور آدورنو (۱۳۷۵)؛ *مفهوم روشنگری*، ترجمه‌ی: مراد فرهادپور، فصلنامه‌ی فلسفی، ادبی و فرهنگی ارغنون، سال سوم، شماره ۱ و ۱۲.
- هابرماس، یورگن (۱۳۷۵)؛ *درهم تنیدگی اسطوره و روشنگری: ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو*، ترجمه‌ی: علی مرتضویان، فصلنامه‌ی فلسفی، ادبی و فرهنگی ارغنون، سال سوم، شماره ۱ و ۱۲.
- ویرلیو، پاول (۱۳۸۱)؛ *گفتگو از جان آرمیتاژ، موضوع گفتگو: از مدرنیسم تا حاد مدرنیسم و فراسوی آن*، ترجمه‌ی: رحمن قهرمانپور، فصلنامه‌ی سیاسی و اجتماعی، شماره ۵.
- Held, David. , McGrew, A. . Goldblatt, D and Perraton, J(1999): **Global Transformations: Politics Economies and Culture**, Cambridge, Polity press.
- Scott, Alan(1997): **Introduction- globalization; social Process or Political rhetoric? , from the limits of globalization**, edited by alan scott, ROUTLEDGE.
- Scholte, John Aart(1997): **The globalization of world politics, from the globalization of world Polotice (an introduction to international relations)**, edited by John baylis and steve smith, OXFORD univesity press.